



درس نهج البلاغه شناسی استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ / خرداد / ۱۳۹۸

موضوع کلی: نهج البلاغه شناسی

مصادف با: ۱۷ رمضان ۱۴۴۰

موضوع جزئی: علوم پیش نیاز شرح و تفسیر نهج البلاغه

جلسه: ۱۸

سال اول

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

موضوع بحث ما علوم پیش نیاز تفسیر نهج البلاغه بود. عرض کردیم تفسیر نهج البلاغه نیز مانند تفسیر قرآن نیازمند دانش‌هایی است. یعنی برخی از دانش‌ها و علوم برای شرح و تفسیر نهج البلاغه لازم و ضروری است، به حدی که اگر این آگاهی‌ها وجود نداشته باشد به جرأت می‌توانیم بگوییم شرح و یا تفسیر نهج البلاغه ناقص و ابتر و چه بسا ممکن است بر خلاف مقصود و منظور صاحب سخن باشد. زیرا تفسیر و شرح یعنی کشف مراد و مقصود گوینده و این در صورتی مقدور است که ابزارهای لازم برای کشف مقصود متکلم در اختیار شارح باشد. بدون این ابزارها چه بسا فهم مقصود و مراد گوینده ممکن نباشد یا حتی به عکس مطالبی بر خلاف و برعکس منظور او فهمیده شود و به دیگران منتقل شود.

تا کنون در مورد پنج دانش ضروری برای شرح و تفسیر نهج البلاغه مطالبی را عرض کردیم.

۶. علم فقه

وقتی می‌گوییم علم فقه برای تفسیر نهج البلاغه لازم است، لزوماً به این معنا نیست که کسی که در صدد شرح نهج البلاغه بر می‌آید باید فقیه باشد، البته اگر یک فقیه، در مقام شرح کلام حضرت علی(ع) بنشیند، مسلماً خیلی متفاوت است با شرح و تفسیر کسی که به حد اجتهاد نرسیده است. بالاخره فقیه با اشرافی که به مبانی دارد و با آگاهی از ادله احکام، حداقل در بخش‌هایی از کلمات حضرت علی(ع) قطعاً بهتر می‌تواند به توضیح و تفسیر آن بپردازد.

در نهج البلاغه مطالب مختلفی وجود دارد از جمله اعتقادی، اخلاقی، تاریخی و بعضاً هم احکام شرعی. مسلماً در حیطه احکام شرعی فقیه یا آشنای به فقه و احکام شریعت بهتر می‌تواند مراد حضرت علی(ع) را تبیین کند. در سایر بخش‌ها هم درست است فقاهت به آن معنا کاربرد مستقیم ندارد اما فقیه و مجتهد یعنی کسی که قدرت و قوه استنباط احکام شرعی را دارد نه تنها در خصوص احکام بلکه در غیر از احکام نیز این قوه به کمک او می‌آید و چه بسا عمیق‌تر می‌تواند به شرح و تفسیر کلمات حضرت علی(ع) بپردازد.

پیوستگی بین فقه و اصول با یکدیگر، نتایج و ثمرات خودش را در مقام شرح نهج البلاغه بیشتر آشکار می‌کند. در جلسه قبل یک نمونه را بیان کردم که اگر کسی علم اصول بداند، در تعارض برخی بین سخنان مثلاً حضرت علی(ع) می‌داند که چگونه وارد شود و جمع کند. نمونه دیگری را نیز امروز بیان می‌کنم،

۱. در خطبه شانزده نهج البلاغه حضرت علی به مردم کوفه امر به بازگشت به خانه ها و دوری از برخی اجتماعات می‌کند، ایشان می‌فرماید: «... فَاسْتَبْرُوا فِي بُيُوتِكُمْ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَ التَّوْبَةُ مِنْ وِرَائِكُمْ وَ لَا يَحْمَدُ حَامِدٌ إِلَّا رَبَّهُ وَ لَا يُلْمُ لَائِمٌ إِلَّا نَفْسَهُ [ذَنْبُهُ]...»؛ «ای مردم به خانه‌های خود بازگردید، مسائل بین خود را اصلاح کنید و توبه پس از بازگشت از زشتی‌ها میسر است. به جز پروردگار خود کس دیگری را ستایش نکنید و جز خویشتن دیگری را سرزنش ننمایید»

اگر کسی تنها این جمله را ببینید، می‌گوید: حضرت علی(ع) امر کرده است به خانه‌های خود بروید و توبه کنید و خودتان را اصلاح کنید و فقط خودتان را سرزنش کنید. در حالی که امیرالمؤمنین در نامه ۴۷ سخن از جهاد و تلاش در راه خدا و مقاومت و ایستادگی به میان آورده و به شدت مردم را به جهاد با مال و زبان و جان در راه خدا ترغیب می‌کند.

ممکن است به نظر بیایید این دو کلام باهم سازگار نیستند زیرا از یک طرف امر به رفتن به کنج خانه و سرزنش خویشتن و جز پروردگار را پرستش نکردن نموده و از سوی دیگر امر به جهاد با مال و زبان جان می‌کند، این دو کلام علی الظاهر با هم سازگار نیستند. اما اگر کسی به دانش اصول و فقه آشنا باشد می‌داند که در تعارض بین این دو متن چگونه باید راه جمع را برگزیند. اینجا تعارض بین مفهوم جمله اول و منطوق جمله دوم است. در تعارض بین مفهوم یک جمله و منطوق جمله دیگر چه باید کرد؟ راه این را اصول برای ما مشخص کرده و یک فقیه یا آشنای با فقه که با قواعد اصول آشنا است می‌داند که در مواجهه با این سخن چه باید بکند.

مؤید این سخن نیز این است که اگر حضرت علی(ع) امر به رفتن به کنج خانه می‌کند برای این است که مردم دور هم نشینند تا حرف‌های نامربوط بزنند. حضرت در خطبه ۱۶ می‌فرماید: «بی جهت در هر جا اجتماع نکنید و به شب نشینی‌های وقت کش و خلاف اسلام روی نیاورید و هرزه گرد نباشید.» پس این سخن حضرت در مقام نفی هرزه گردی و شب نشینی‌هایی است که از دل آن جز دروغ و غیبت و تهمت بیرون نمی‌آید. در آن زمان از دل تجمعات چند نفره در کوفه حرف‌ها پیش می‌آمد، علیه کسی حرف می‌زدند به افراد مختلف حمله می‌کردند. حضرت می‌خواهد بگوید: به جای این کارها رو به اصلاح خود بیاورید، به دنبال فتنه‌انگیزی و آشوب طلبی نباشید. بعضی از مردم در این شب نشینی‌ها نقشه می‌کشیدند تا آشوب و بلوا ایجاد کنند، حضرت این افراد را از این کار نهی کردند و فرمودند: به جای این کارها به فکر توبه و به فکر آبادانی آخرت خود باشید. پس این کلام مولی هیچ منافاتی با امر به جهاد و مجاهده در راه خدا با مال و جان ندارد.

۲. مورد دیگری خدمتتان عرض می‌کنم، در جایی حضرت علی(ع) در مورد مجروحین و شکست خوردگان در جنگ می‌فرماید: این افراد را تعقیب نکنید، دنبالشان نکنید و آنان را نکشید. اما در جایی دیگر امر می‌کند به تعقیب این افراد و حتی کشتن مجروحانشان و رفتن تا عمق پایگاه‌ها و مقر فرماندهی آن‌ها. مثلاً در مورد خوارج می‌فرماید: «لَا تُقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَاهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ»^۲ «بعد از من خوارج را نکشید، زیرا کسی که به دنبال حق بوده و اشتباه کرده مثل کسی که طالب باطل بوده و به آن دست پیدا کرده نیست» خوارج مثل اصحاب معاویه نیستند، منظور از «كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَذْرَكَهُ» معاویه و اصحابش می‌باشند. در مورد مجروحین به روشنی دستور دادند که «لَا [تُقَاتِلُونَهُمْ] تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُوَكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى

^۱ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۷۴، خطبه ۱۶.

^۲ نهج البلاغه للصبحی صالح، ص ۹۴، خطبه ۶۱.

حُجَّةً وَ تَرَكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَأَكُمْ حُجَّةً أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا وَ لَا تُصِيبُوا مُعُورًا وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَهَيِّجُوا النِّسَاءَ بِأَدَى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَّرَاءَكُمْ فَإِنَّهِنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ إِنْ كُنَّا لَنُؤَمِّرُ بِالْكَفِّ عَنْهِنَّ وَ إِنَّهِنَّ لَمُشْرِكَاتٌ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعْبُرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ»^۱ اگر به اذن خدا شکست خوردند و فرار کردند، کسی را که پشت کرده نکشید و آن کسی که نمی‌تواند دفاع کند به او آسیب نزنید و مجروحان را نکشید». سپس حضرت توصیه‌هایی در مورد زنان و کودکان دارند، این‌ها از اصول مهم انسانی در جنگ است. از یک طرف نهی از کشتن خوارج و نهی از تعقیب مجروحین، نهی از آزار کسانی که در جنگ شکست خوردند و فرار می‌کنند.

اما از آن طرف دستور می‌دهد شکست خوردگان را تعقیب کنید تا ریشه فساد و جنگ برچیده شود، «حَتَّى يُرْمُوا بِالْمَنَاسِرِ تَتَّبِعُهَا الْمَنَاسِرُ وَ يُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْحَلَّابُ وَ حَتَّى يُجْرَّ بِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يُتْلُوهُ الْخَمِيسُ وَ حَتَّى تَدْعَقَ الْخَيُْولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ وَ بِأَعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ»^۲

«آنها از جنگ دست بر نمی‌دارند تا آنکه گروه‌های لشکر پیایی به آن‌ها حمله کنند و آن‌ها را تیر باران کنند و سربازان ما هجوم آورند و صف‌هایشان را درهم بشکنند و لشکرهای عظیم، پشت سر لشکرهای انبوه، آنها را تا شهرهایشان عقب برانند و تا اسبها سرزمین‌هایشان را که روی در روی دیگر قرار دارد و اطراف چراگاه‌هایشان و راه‌های آنان را زیر سم بکوبند.»

طبق این سخن، کسانی که در حال فرار می‌باشند را باید تا شهرهایشان دنبال کرده و از بین برود. چرا حضرت در یک جا می‌فرماید: اگر به اذن خدا دشمن شکست خورد رهایشان کنید و به دنبال اینها نروید یا اگر مجروح هستند تعقیبشان نکنید، کسی که از خودش نمی‌تواند دفاع کند به دنبالش نروید اما در این جا می‌فرماید: این‌ها را تا خانه‌هایشان و عمق شهرهایشان تعقیب کنید و از بین ببرید. از این موارد در نهج البلاغه کم نیست، کسی می‌تواند این تعارض را برطرف کند که با فقه آشنا باشد، کسی که با فقه آشنا است و ادله را دیده می‌تواند بین این‌ها جمع کند.

صورت اول و موضع اول که امر به رها کردن و عدم کشتن مجروحین بعد از شکست و فرار کردن شده، مربوط به جایی است که دیگر دشمن کانون فرماندهی ندارد و متلاشی شده است. کانون فرماندهی و قرارگاه اصلی از بین رفته است، یعنی امکان جمع‌آوری نیرو، امکانات و حمله مجدد وجود ندارد. لذا می‌گوید: تعقیبشان نکنید و مجروحین را رها کنید ولی جایی که عقبه دشمن هنوز منهدم نشده است و می‌تواند از آن مقر دوباره به تجمیع نیرو و جمع‌آوری امکانات اقدام کند، می‌فرماید: بروید تا آن کانون و مقر را از بین ببرید. حضرت به این دلیل در جنگ نهروان در خطبه ۱۲۴ فرمان تعقیب آن‌ها را دادند که هنوز آن کانون بر قرار بود اما آن جا که می‌فرماید: «لَا تَقَاتِلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي» به این دلیل است که دیگر کانون فرماندهی نداشتند. این چیزی است که در فقه بحث شده است و روشن است، لذا کسی که آشنایی به فقه و احکام شریعت ندارد و با ادله آشنا نیست نمی‌تواند به درستی این کلمات را شرح کند و بین این تعارضات به نحوی جمع کند.

۷. علم تاریخ

^۱ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۴.

^۲ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۷، خطبه ۱۲۴.

منظور از آشنایی به علم تاریخ این نیست که حتما کسی که می‌خواهد نهج البلاغه را شرح کند مورخ باشد بلکه منظور این است که با تاریخ و منابع معتبر تاریخی آشنا باشد و بداند که در بین منابع تاریخی کدام معتبر است و کدام مورخ سخنش قابل اعتنا است و به سخن کدام مورخ نمی‌توان اعتماد کرد، یعنی اهل تمیز است و منابع معتبر را از غیر معتبر بشناسد و یک اشراف و اطلاعات اجمالی نسبت به وقایع تاریخی بویژه وقایع تاریخ صدر اسلام و زمان پیامبر(ص) و دوره خلفاء و حکومت حضرت علی(ع) داشته باشد. برای اینکه این مسئله روشن شود موردی را خدمتان عرض می‌کنم.

در جنگ صفین حضرت علی(ع) شنید که اصحاب او به یاران معاویه دشنام می‌دهند، آنان جمع شده بودند و بد و بیراه و دشنام نثار آن‌ها می‌کردند حضرت در خطبه ۲۰۶ این افراد را نصیحت می‌کند و می‌فرماید: «أَنْتِي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ وَ لَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ ذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ كَانَتْ أَصْوَابَ فِي الْقَوْلِ وَ أُبْلَغَ فِي الْعُذْرِ وَ قُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ اللَّهُمَّ احْتَقِنْ دِمَاءَنَا وَ دِمَاءَهُمْ وَ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ وَ يَرْعَوْى عَنِ الْغَىِّ وَ الْعُدْوَانِ مِنْ لَهْجِ بِهِ»^۱

«من دوست ندارم که شما دشنام دهنده باشید بلکه به جای دشنام اگر رفتار آن‌ها را توصیف می‌کردید و حالات آن‌ها را بازگو می‌کردید به سخنان راست نزدیک‌تر و عذر پذیرتر بودید. چه خوب بود به جای دشنام دادن به آن‌ها می‌گفتید خدایا خون ما و خون آنها را حفظ کن، بین ما و بین آن‌ها اصلاح فرما و آن‌ها را از گمراهی به راه راست هدایت فرما آنان که جاهلند حق را بشناسند و آن‌ها که با حق در ستیز هستند پشیمان شوند و به حق باز گردند.»

این نهی از سب و دشنام برای این است که راه هدایت به سوی حق در مقابل آن‌ها بسته نشود. طبیعی است که کسی دشنام و ناسزا بشنود عصبانی می‌شود و بر موضع باطل خودش بیشتر پافشاری می‌کند، حضرت با این سخن می‌خواهد دل این‌ها را نرم کند.

اما از طرف دیگر در مشاجره‌ای که بین امام(ع) و خلیفه سوم واقع شد، شخصی به نام مغیره بن احنس در دفاع از خلیفه سوم به عثمان گفت: بگذار من پاسخ علی را بدهم، امام به محض اینکه این جمله را از مغیره شنید به تندی به او پاسخ گفت، قبل از این جمله را نقل کردم که حضرت فرمود: «يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأُبْتَرِ وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ أَنْتَ تَكْفِينِي قَوْلَ اللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ وَلَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مِنْهُضُهُ أَخْرَجْنَا أَبْعَدَ اللَّهِ نَوَاكٍ ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبْقَيْتَ»^۲

امام به مغیره فرمود: «ای فرزند لعنت شده، دم بریده (این خودش دشنام است) ای درخت بی ریشه تو مرا کفایت کنی؟ (زیرا او به خلیفه سوم گفت که اجازه بده من جواب علی(ع) را بدهم) به خدا سوگند کسی را که تو یاور باشی خدا نیرومندش نگرداند (تو که هستی که بخواهی از کسی حمایت کنی) آن کس را که تو دستگیری کنی، بر جای نمی‌ماند، از نزد ما بیرون برو، خدا خیر را از تو دور بسازد، پس هرچه خواهی تلاش کن، خدا تو را باقی نگذارد اگر از آنچه که می‌توانی انجام ندهی»

حال چرا امام(ع) از یک طرف خودشان نهی می‌کنند از دشنام و سب ولی این‌جا اینقدر عریان به این آقا پاسخ می‌دهد؟ این علت دارد. اگر کسی مغیره بن احنس را بشناسد، پدرش را بشناسد و بداند که در تاریخ این‌ها چه کسانی هستند، آن وقت می‌تواند وجه این سخن امام را معلوم کند.

^۱ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱، خطبه ۲۰۶.

^۲ شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۳۰۱، خطبه ۱۳۵.

پدر مغیره از مشرکین بود و روز فتح مکه آن وقتی که ابوسفیان هم مسلمان شد این شخص اسلام آورد. برادر مغیره به نام ابوالحکم در جنگ احد به دست امیرالمؤمنین کشته شد. یعنی خانواده‌ای بودند منافق و طرد شده، اما در زمان خلیفه سوم مجال پیدا کردند و مسلمان دو آتش شدند، آنهایی که آن زمان اسلام نیاورده بودند، این زمان مسلمان دو آتش شدند و مدعی حضرت علی(ع). این قدر وقاحت به خرج داد که در مقابل حضرت علی(ع) ایستاد و در دفاع از خلیفه سوم مثلاً حضرت علی را مغلوب و محکوم کند. این خیلی وقاحت می‌خواهد. آدمی که خودش و خانواده‌اش آن سابقه را داشتند، حالا در مقابل تمام حق ایستاده. اینجا حضرت علی(ع) اگر با او با تندی برخورد می‌کند به این دلیل است که می‌خواهد سابقه او را به دیگران نشان دهد و بگوید: این آدمی که الان در مقابل من ایستاده کسی بوده که از اول منحرف و منافق بوده است. حال الان مدعی شده و مسلمان دو آتش شده است و می‌خواهد از خلیفه سوم دفاع کند. لذا فرمود: آنجایی که تو بخواهی از آن حمایت کنی آنجا را خدا نیرومند نمی‌سازد، آن کسی که تو او را دست گیری کنی او برجای نمی‌ماند.

لذا کسی که به شرح نهج البلاغه اقدام می‌کند تا تاریخ نداند، تا این سابقه و ریشه برایش روشن نباشد، نمی‌تواند بفهمند علت اینکه حضرت به مغیره می‌فرماید: «يَا ابْنَ اللَّعِينِ الْأُبْتَرِ وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ...» چیست. لذا آشنایی به این امور و احوالات در تاریخ خیلی کمک می‌کند به اینکه انسان بتواند تفسیر و شرح مناسبی از نهج البلاغه داشته باشد.

این هم اجمالاً درباره علوم پیش نیاز تفسیر و شرح نهج البلاغه.

بحث‌های دیگری هنوز باقی مانده که من اشاره کردم از جمله روش تحقیق و تفسیر یا روش‌های تفسیر نهج البلاغه. روشهایی که در شرح نهج البلاغه انسان می‌تواند از آن روش‌ها بهره بگیرد.

بحث بسیار مهم دیگر بحث اعتبار نهج البلاغه است. زیرا نهج البلاغه مرسلات سید رضی است. مجموعه‌ای از سخنان حضرت علی(ع) را گردآوری کرده آن هم بدون ذکر سند، لذا به عنوان مرسله سید رضی شناخته می‌شود. حال سوال این است که آیا مرسلات سیدرضی در استنباط احکام و در آموزه‌های اخلاقی و اعتقادی یا حتی مسائل تاریخی قابل اخذ است؟ مخصوصاً در حوزه احکام زیرا اینجا در این محدود سخت‌گیری و دقت بیشتری نیاز است. این بحثی است که باید در فرصت مناسب دنبال کنیم.

«الحمد لله رب العالمين»